

تحلیل الگوی میانجی‌گری چین در مناقشات بین‌المللی: مطالعه موردی و چشم‌انداز ورود به مناقشه اسرائیل-فلسطین

علی تقی زاده*^۱، محمد جواد قصابی فرد^۲، محمدحسین صفایی^۳

۱۵

دوره ۸، شماره ۱، پیاپی ۱۵
بهار و تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۱۰/۱۷
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۲/۸
صص: ۱۲۱-۱۵۰

شاپا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۵۵۱



CC BY-NC-SA

چکیده

درحالی‌که بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل، افول نظام تک‌قطبی را به رهبری آمریکا پیش‌بینی می‌کنند، چین به‌عنوان تنها رقیب بالقوه، با بهره‌گیری از قدرت اقتصادی خود، در پی ایفای نقشی پررنگ‌تر در نظم نوین جهانی است. یکی از ابزارهای کلیدی چین برای دستیابی به جایگاه هژمونیک، نقش‌آفرینی فعال در حوزه میانجی‌گری‌های بین‌المللی است. پژوهش حاضر با هدف تبیین الگوی رفتاری چین در این عرصه، به این پرسش اصلی پاسخ می‌دهد که: «براساس کدام شاخص‌ها چین به‌عنوان میانجی‌گر به مناقشات بین‌المللی ورود می‌کند و آیا این الگو، زمینه را برای میانجی‌گری در مناقشه اسرائیل-فلسطین فراهم می‌آورد؟» این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و در چارچوب نظری نئورئالیسم، الگوی رفتاری چین را از طریق مطالعه موردی میانجی‌گری‌های موفق این کشور در مناقشات «ایران-عربستان» و «طالبان-پاکستان» استخراج می‌کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تصمیم چین برای ورود به یک مناقشه، مبتنی بر یک مدل تحلیلی چهاروجهی است که شامل منطقه مورد مناقشه (وجود خلأ قدرت)، بازیگران درگیر (هم‌سویی با منافع راهبردی چین)، زمان‌بندی (افول قدرت رقیب) و میزان نفوذ (امکان موازنه قوا) می‌شود. با تطبیق این الگو بر مناقشه اسرائیل-فلسطین، نتیجه‌گیری می‌شود که به دلیل حضور راهبردی آمریکا در منطقه، عدم وجود خلأ قدرت محسوس و عدم هم‌سویی کامل منافع بازیگران با اولویت‌های چین، این کشور در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، انگیزه‌ای برای ایفای نقش میانجی‌گر مستقیم در این مناقشه نخواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: چین؛ میانجی‌گری بین‌المللی؛ نئورئالیسم؛ اسرائیل؛ فلسطین؛ الگوی سیاست خارجی.

DOI: 10.22080/jpir.2025.29881.1443

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی، گرایش روابط بین‌الملل، دانشگاه امام صادق، تهران
taghizadeh.psi@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری مسائل ایران، دانشگاه امام صادق، تهران
mj.ghasabifard@gmail.com

۳. عضو هیئت علمی دانشگاه عالی امنیت ملی
Mhs13680@yahoo.com

۱. مقدمه

نظام تک‌قطبی با ابرقدرتی آمریکا براساس نظر بسیاری از لندیش‌مندان روابط بین‌الملل دائمی نخواهد ماند. چین تنها رقیب بالقوه آمریکا، توانسته است در سالیان اخیر خود را به‌عنوان یک ابرقدرت اقتصادی معرفی کند. دستیابی به جایگاه هژمونیک برای چین که از ضروریات تبدیل شدن به یک ابرقدرت جهانی است، این کشور را ملزم به نقش‌آفرینی بیشتر در حوزه‌های مختلف روابط بین‌الملل همچون میانجی‌گری کرده است. در این راستا، چین در تلاش است تا از ظرفیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود برای شکل‌دهی به نظم بین‌المللی جدیدی استفاده کند که در آن قدرت میان بازیگران بزرگ جهانی توزیع شود. نقش‌آفرینی چین در حوزه میانجی‌گری بین‌المللی، به‌ویژه در مناقشات حساس و پیچیده، نشان‌دهنده تمایل این کشور برای افزایش مشروعیت و نفوذ خود در عرصه بین‌الملل است. نمونه‌های این رویکرد شامل تلاش‌های چین برای میانجی‌گری در مناقشه‌های خاورمیانه، مانند عادی‌سازی روابط ایران و عربستان سعودی و ایفای نقش فعال در مناقشه‌های آفریقا و آسیای مرکزی است.

چین همچنین با استفاده از ابتکارات اقتصادی مانند پروژه «یک کمربند، یک جاده»، سعی دارد تا از طریق توسعه زیرساخت‌ها و گسترش تجارت جهانی، جایگاه خود را به‌عنوان یک قدرت پیشرو اقتصادی تقویت کند. این پروژه نه تنها به تقویت پیوندهای اقتصادی با کشورهای هدف کمک کرده، بلکه ابزار مؤثری برای گسترش نفوذ سیاسی چین نیز فراهم آورده است. از سوی دیگر، چین با حضور فعال در سازمان‌های بین‌المللی و ایجاد نهادهای جدید، مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی (AIIB)، به دنبال ارائه جایگزین‌هایی برای ساختارهای موجود تحت هژمونی غرب است. این اقدامات نه تنها به تقویت اعتماد به چین به‌عنوان یک شریک بین‌المللی کمک می‌کند، بلکه نقش این کشور را در شکل‌دهی به استانداردهای جهانی افزایش می‌دهد.

با این حال، دستیابی چین به جایگاه هژمونیک جهانی مستلزم مواجهه با چالش‌های متعددی است. از جمله این چالش‌ها می‌توان به رقابت استراتژیک با ایالات متحده، بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای در حوزه نفوذ چین و فشارهای ناشی از اقتصاد جهانی اشاره کرد. به‌رغم این چالش‌ها، چین به‌طور مستمر در تلاش است تا از طریق تلفیق قدرت سخت و نرم، جایگاه خود را به‌عنوان یک ابرقدرت جهانی تثبیت و نقش خود را در نظم جهانی آینده تعریف کند.

با تضعیف تدریجی نظم تک‌قطبی و افزایش نشانه‌های ظهور یک نظم چندقطبی، بررسی نقش چین به‌عنوان تنها رقیب بالقوه آمریکا در عرصه جهانی از اهمیت استراتژیک برخوردار است. پروژه‌هایی همچون «یک کمربند، یک جاده» و مشارکت فعال چین در میانجی‌گری مناقشات بین‌المللی، نشان‌دهنده تلاش این کشور برای بازتعریف مناسبات قدرت جهانی است. در این پژوهش سعی شده است با استفاده از مطالعه رفتار چین در میانجی‌گری‌های بین‌المللی و از طریق استخراج الگوی عملی این کشور با مطالعه مناقشات ایران-عربستان و پاکستان-طالبان، به این سؤال پاسخ داده شود که: «آیا چین براساس الگوی رفتاری خود، در مناقشه اسرائیل-فلسطین به‌عنوان میانجی‌گر ورود خواهد کرد؟». برای این منظور، ابتدا مبانی نظری و پیشینه تحقیق بررسی شده، سپس چارچوب تحلیلی پژوهش معرفی می‌گردد و در ادامه با تحلیل موارد مطالعاتی، به پاسخ سؤال اصلی نزدیک می‌شویم.

۲. مبانی نظری و پیشینه پژوهش

۲-۱ چارچوب نظری: نئورئالیسم تدافعی

نئورئالیسم که به‌عنوان نظریه ساختاری در روابط بین‌الملل شناخته می‌شود، توسط کنت والتز در کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» (۱۹۷۹) مطرح شد و تحولی اساسی در فهم رفتار دولت‌ها در صحنه جهانی ایجاد کرد. این نظریه، تحلیل خود را بر ساختار

آنارشیک نظام بین‌الملل و نحوه توزیع قدرت میان بازیگران متمرکز و معتقد است که این ساختار، رفتار دولت‌ها را بیش از عوامل داخلی تعیین می‌کند. براساس نئورئالیسم، در یک محیط آنارشیک که فاقد قدرت مرکزی است، اولویت اصلی تمام دولت‌ها «بقا» است. در نتیجه، دولت‌ها برای تأمین امنیت و منافع ملی خود به رقابت پرداخته و به سیاست خودیاری^۱ روی می‌آورند (Waltz, 1979).

نئورئالیسم برخلاف رئالیسم کلاسیک که رفتار دولت‌ها را به ماهیت انسانی رهبران نسبت می‌دهد، بر تأثیر ساختار نظام بین‌الملل تأکید دارد. در این چارچوب، قدرت ابزاری کلیدی برای تأمین امنیت است و دولت‌ها همواره در تلاش برای حفظ یا بهبود جایگاه خود در موازنه قدرت هستند. این نظریه به دو شاخه اصلی تقسیم می‌شود: نئورئالیسم تهاجمی و نئورئالیسم تدافعی. نئورئالیسم تهاجمی که توسط جان میرشایمر (Mearsheimer, 2001) توسعه یافته، معتقد است که دولت‌ها برای تضمین بقای خود، به دنبال حداکثرسازی قدرت و دست‌یابی به هژمونی منطقه‌ای هستند. در مقابل، نئورئالیسم تدافعی که چارچوب این پژوهش را تشکیل می‌دهد، استدلال می‌کند که دولت‌ها بیشتر به دنبال حفظ وضعیت موجود^۲ و موازنه در برابر تهدیدات هستند و هدف اصلی آن‌ها کسب «قدرت مناسب» برای تأمین امنیت است، نه حداکثرسازی بی‌پایان قدرت.

رفتار چین در عرصه سیاست خارجی، به‌ویژه در سال‌های اخیر، انطباق زیادی با اصول نئورئالیسم تدافعی دارد. این کشور با هدف تأمین حداکثر امنیت و منافع ملی خود، به تقویت توانمندی‌های نظامی و اقتصادی پرداخته است تا در برابر قدرت هژمونیک ایالات متحده، موازنه ایجاد کند. ابتکار «کمربند و جاده» و نقش‌آفرینی در میانجی‌گری‌های بین‌المللی، ابزارهایی هستند که چین از طریق آن‌ها تلاش می‌کند

^۱ Self-help

^۲ Status Quo

به‌طور تدافعی نفوذ خود را گسترش دهد و از بروز تنش‌های مستقیم با رقبای خود پرهیز کند. این چارچوب نظری به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا یک قدرت در حال ظهور مانند چین، برای ورود به یک مناقشه، شاخص‌هایی نظیر وجود خلأ قدرت منطقه‌ای (منطقه)، هم‌سویی بازیگران با منافع راهبردی خود (بازیگران)، زمان افول قدرت رقیب (زمان‌بندی) و امکان تقویت نفوذ و موازنه قوا (میزان نفوذ) را ملاک تصمیم‌گیری قرار می‌دهد.

۲-۱-۱ میانجی‌گری بین‌المللی

میانجی‌گری بین‌المللی به‌عنوان یک فرآیند دیپلماتیک، به تلاش‌های یک یا چند کشور ثالث برای تسهیل گفت‌وگو و حل و فصل منازعات میان دو یا چند بازیگر دولتی یا غیردولتی اشاره دارد. این مفهوم در ادبیات روابط بین‌الملل به‌عنوان ابزاری برای کاهش تنش‌ها و دستیابی به توافقات صلح‌آمیز مورد بررسی قرار گرفته است. میانجی‌گری می‌تواند به شکل‌های مختلفی از جمله مذاکره، تسهیل‌گری و ارائه پیشنهادها برای حل منازعه صورت گیرد (Bercovitch, 1997). در ادبیات حل تعارض، میانجی‌گری به‌عنوان یک فرآیند تصمیم‌گیری مشترک در یک تعارض تعریف می‌شود که در آن عوامل خارجی بر جنبه‌های مختلفی از آن تأثیر می‌گذارند. به عبارت دیگر، میانجی‌گری نوعی مداخله شخص ثالث در یک تعارض با هدف کمک به کاهش یا حل آن از طریق مذاکره است. این فرآیند تنها پس از پذیرش مداخله میانجی توسط طرفین درگیری می‌تواند رخ دهد و قدرت تصمیم‌گیری نهایی در دست طرفین درگیری باقی می‌ماند.

۳. پیشینه پژوهش

نقش میانجی‌گری چین در نظام بین‌الملل به‌ویژه در زمینه سیاست خارجی و راهبردهای حل مناقشه به‌طور قابل توجهی تکامل یافته است. این تغییرات به‌وضوح در

تلاش‌های اخیر میانجی‌گری چین در مناطق مختلف جهان، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه، مشاهده می‌شود. با مراجعه به منابع موجود در زمینه رویکردهای میانجی‌گری چین می‌توان به آثار متقدم زیر اشاره کرد:

۲-۳ آثاری که ریشه‌های فکری و ایدئولوژیک چین را مورد بررسی قرار داده‌اند:

۱. ولپی^۱ (۲۰۲۲) در مقاله خود با عنوان «نقش چین در حکمرانی جهانی» با رویکردی تاریخی به بررسی تأثیر ارزش‌های کنفوسیوسی بر شیوه‌های میانجی‌گری چین پرداخته و تأکید می‌کند که این ارزش‌ها به نقش‌آفرینی چین در حل اختلافات بین‌المللی کمک‌کننده بوده است. او بیان می‌کند که چین با وضع قوانین و مقررات مختلف، تلاش کرده است تا فرآیندهای میانجی‌گری را رسمی‌تر کند و مشروعیت خود را در عرصه‌های بین‌المللی افزایش دهد. این رویکرد، پایه‌گذار تحولات جدید در سیاست میانجی‌گری چین است و به آن اجازه می‌دهد تا به‌عنوان یک بازیگر مهم در حل مناقشات جهانی شناخته شود.

۳-۳ آثاری که تلاش‌های چین در نقش‌آفرینی جهانی را به تصویر کشیده‌اند:

۲. یاماگوچی^۲ (۲۰۲۳) در مقاله خود با عنوان «نقش چین در میانجی‌گری در مناقشه در خاورمیانه» به تلاش‌های اخیر چین در زمینه میانجی‌گری، به‌ویژه عادی‌سازی روابط بین ایران و عربستان سعودی اشاره می‌کند. او نشان می‌دهد که این تلاش‌ها به‌وضوح نمایان‌گر افزایش تعامل سیاسی رو به رشد چین در این زمینه است.

۳. هیرونو^۳ (۲۰۱۹) در پژوهش خود با عنوان «میانجی‌گری چین و دوام اصل عدم مداخله» به رویکرد دوگانه چین در افغانستان اشاره می‌کند که شامل ایجاد انگیزه‌های

۱. Volpi

۲. Yamaguchi

۳. Hirono

اقتصادی برای میانجی‌گری و تدوین استراتژی‌های میانجی‌گری در زمینه‌های چندجانبه است. این رویکرد نشان‌دهنده توانایی چین در استفاده از ابزارهای اقتصادی به عنوان اهرم‌هایی برای تسهیل مذاکرات و حل مناقشات است.

۴-۳ آثاری که چشم‌اندازهای پیش روی چین را مورد توجه قرار داده‌اند:

۴. والتر^۱ (۲۰۲۲) در مقاله خود با عنوان «مداخلات / عدم مداخلات چینی» به مشارکت فعال چین در میانجی‌گری بین‌المللی می‌پردازد و این تغییر را به عنوان یک تحول از سیاست عدم مداخله به رویکردی انعطاف‌پذیرتر توصیف می‌کند. او بیان می‌کند که این تغییر نشان‌دهنده آمادگی چین برای ایفای نقش مهمی در حل مناقشات جهانی است.

۵. آوری گلدستین^۲ (۲۰۰۱) در مقاله خود با عنوان «چهره دیپلماتیک استراتژی بزرگ چین» با اشاره به دوران رهبری شی جین‌پینگ، دیپلماسی اقتصادی چین را به عنوان ابزاری کلیدی برای افزایش نفوذ این کشور در سطح بین‌المللی در نظر گرفته است. در نظر او چین با استفاده از تعاملات اقتصادی، تلاش می‌کند تا از ابزارهای اقتصادی برای پاداش دادن به متحدان و مجازات کردن دشمنان استفاده کند. این رویکرد به چین این امکان را می‌دهد که روابط خود را با کشورهای دیگر به طور استراتژیک مدیریت کند.

۶. آدری وانگ^۳ (۲۰۱۷) نیز در مقاله خود با عنوان «چگونه استان‌ها بر سیاست خارجی چین تأثیر می‌گذارند» به این نکته اشاره می‌کند که چین به طور فعال در حال شکل‌دهی به یک نظم بین‌المللی جدید از طریق ابتکاراتی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی و پروژه یک کمربند، یک جاده است. این تلاش‌ها نشان‌دهنده

^۱. Walter

^۲. Goldstein

^۳. Wong

یک تغییر اساسی از ساختارهای موجود حکمرانی جهانی است و هدف آن متمرکز کردن تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی حول محور چین می‌باشد.

به‌طور کلی، پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که میانجی‌گری چین به‌عنوان یک استراتژی کلیدی در سیاست خارجی این کشور در حال تحول است و با توجه به زمینه‌های تاریخی، تلاش‌های کنونی و چشم‌انداز آینده، این موضوع نیازمند بررسی‌های بیشتری است تا به درک عمیق‌تری از نقش چین در حل مناقشات بین‌المللی برسیم.

خلا پژوهشی و نوآوری تحقیق: با وجود پژوهش‌های ارزشمند فوق، اغلب آن‌ها یا به‌صورت کلان به تحول سیاست خارجی چین پرداخته‌اند و یا صرفاً یک مورد مطالعاتی خاص را تحلیل کرده‌اند. پژوهش‌های داخلی نیز هرچند به اهداف راهبردی چین اشاره کرده‌اند، اما کم‌تر به استخراج یک الگوی عملی و قابل‌آزمون برای تبیین چرایی و چگونگی ورود چین به یک مناقشه پرداخته‌اند. پژوهش حاضر تلاش می‌کند با تلفیق چارچوب نظری نئورئالیسم تدافعی و تحلیل مقایسه‌ای موارد مطالعاتی موفق، این خلا را پر کرده و مدلی چهاروجهی ارائه دهد که بتواند به‌عنوان ابزاری تحلیلی برای پیش‌بینی رفتار آتی چین در سایر مناقشات، ازجمله بحران اسرائیل و فلسطین، به کار گرفته شود.

۴. چارچوب تحلیلی پژوهش

با الهام از مبانی نظری نئورئالیسم که بر مفاهیمی چون ساختار قدرت، خلا قدرت و موازنه قوا تأکید دارد، این پژوهش الگوی میانجی‌گری چین را براساس چهار شاخص کلیدی تحلیل می‌کند. این شاخص‌ها که از دل موارد مطالعاتی موفق چین استخراج شده‌اند، به‌عنوان چارچوب اصلی برای تحلیل و پاسخ به سؤال تحقیق به کار گرفته خواهند شد:

منطقه مورد مناقشه (خلاً قدرت): این شاخص به بررسی وضعیت ژئوپلیتیک منطقه می‌پردازد. آیا قدرت هژمون سستی (مانند آمریکا) در آن منطقه دچار افول نفوذ شده و یک خلاً قدرت ایجاد شده است که چین بتواند آن را پر کند؟

بازیگران درگیر (منافع راهبردی): این شاخص به اهمیت طرفین مناقشه برای چین می‌پردازد. آیا این بازیگران در پروژه‌های کلان چین (مانند «یک کمربند، یک جاده») جایگاه ویژه‌ای دارند یا تأمین‌کننده منافع حیاتی (مانند امنیت انرژی) برای پکن هستند؟

زمان‌بندی (فرصت راهبردی): این شاخص به زمان ورود چین به مناقشه اشاره دارد. آیا ورود چین هم‌زمان با یک بحران در روابط بازیگران با قدرت رقیب (آمریکا) است که فرصتی برای نقش‌آفرینی چین فراهم کند؟

میزان نفوذ (موازنه قوا): این شاخص به نتیجه نهایی میانجی‌گری برای چین می‌پردازد. آیا این اقدام به چین اجازه می‌دهد تا نفوذ خود را در منطقه افزایش داده و در برابر رقبای منطقه‌ای یا بین‌المللی، دست به موازنه قوا بزند؟

در بخش‌های بعدی مقاله، موارد مطالعاتی براساس این چهار شاخص تحلیل شده و سپس همین چارچوب برای ارزیابی احتمال ورود چین به مناقشه اسرائیل-فلسطین به کار گرفته خواهد شد.

۱-۴ تحول در سیاست خارجی چین: از انزواگرایی تا دیپلماسی قدرت بزرگ

برای درک عمیق‌تر انگیزه‌های چین در ایفای نقش میانجی، ضروری است که سیر تحول سیاست خارجی این کشور از انزواگرایی به یک دیپلماسی فعال جهانی بررسی شود. سیاست خارجی چین از زمان تأسیس جمهوری خلق در سال ۱۹۴۹ به‌طور قابل‌توجهی تکامل یافته و در مراحل مختلف تحت تأثیر زمینه‌های تاریخی و ایدئولوژی‌های رهبران آن قرار گرفته است.

در ابتدا، این سیاست با دیپلماسی انقلابی مائو تسه‌تونگ^۱ مشخص شد که براساس اصول مارکسیسم-لنینیسم و حمایت از جنبش‌های انقلابی در سراسر جهان شکل گرفت. این رویکرد به دنبال تقویت ایدئولوژی کمونیستی بود، اما درعین حال به دلیل تنش‌های جنگ سرد، چین را در موقعیتی انزواطلبانه قرار داد. با روی کار آمدن دنگ شیائوپینگ^۲ در دهه ۱۹۸۰، سیاست خارجی چین به یک رویکرد توسعه‌محور با تأکید بر استراتژی «حفظ سطح پایین»^۳ و تعامل اقتصادی تبدیل شد. این تغییر به بازشدن درهای چین به سوی غرب و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی کمک کرد و روابط با کشورهای در حال توسعه را نیز تقویت نمود (Benvenuti & Colleagues, 2022).

این خط سیر با رهبری جیانگ زمین^۴ و هو جین‌تائو^۵ ادامه یافت. جیانگ زمین بر سیاست «صعود مسالمت‌آمیز»^۶ و هو جین‌تائو بر مفهوم «هم‌زیستی مسالمت‌آمیز»^۷ تأکید کردند تا نفوذ چین در عرصه بین‌المللی را به صورت تدریجی افزایش دهند (Piwa, 2024).

در نهایت، سیاست خارجی چین در دوران شی جین‌پینگ^۸ به اوج خود رسید. شی با معرفی مفهوم «دیپلماسی قدرت بزرگ»^۹ و «رویای چینی»^{۱۰}، موضع قاطعانه‌تری در صحنه جهانی اتخاذ کرد و به دنبال شکل‌دهی به نظم جهانی جدیدی است که در آن

1. Mao Zedong

2. Deng Xiaoping

3. keeping a low profile

4. iang Zemin

5. Hu Jintao

6. Peaceful Rise

7. Peaceful Coexistence

8. Xi Jinping

9. Great Power Diplomacy

10 Chinese Dream

چین نقش محوری ایفا کند (Benvenuti & Colleagues, 2022; Li-Ogawa, 2022). چین با استفاده از سرمایه‌گذاری‌های کلان در پروژه‌هایی مانند طرح «یک کمربند، یک جاده» و ارتقاء توان نظامی خود، عزم خود را برای ایفای نقش مؤثرتر در نظم جهانی نشان می‌دهد.

این تحول تاریخی، از دیپلماسی انقلابی مائو تا دیپلماسی قدرت بزرگ شی، زمینه را برای درک چرایی نقش‌آفرینی‌های کنونی چین در عرصه میانجی‌گری و حل‌وفصل مناقشه‌های بین‌المللی فراهم می‌آورد؛ اقدامی که در ادامه همین سیاست‌های تکاملی قابل ارزیابی است.

۲-۴ جایگاه و منافع راهبردی چین در غرب آسیا

چین، به عنوان یک قدرت در حال ظهور، نقش مهمی در غرب آسیا ایفا می‌کند که این نقش از سه منظر قابل بررسی است: جایگاه ژئوپلیتیکی، منافع اقتصادی و استراتژیک و تلاش‌های دیپلماتیک و میانجی‌گری در مناقشات منطقه‌ای. غرب آسیا برای چین نه تنها به عنوان منبعی مهم برای تأمین انرژی، بلکه به عنوان بستری برای پیشبرد اهداف بلندمدت در چارچوب نظم جدید جهانی اهمیت دارد.

۵. جایگاه ژئوپلیتیکی

غرب آسیا به دلیل موقعیت جغرافیایی خود که پل ارتباطی میان آسیا، اروپا و آفریقا است، جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی چین دارد. ابتکار «یک کمربند، یک جاده» که هدف آن توسعه مسیرهای تجاری و ترانزیتی است، به ویژه از مسیر غرب آسیا عبور می‌کند. همان‌طور که آدری وانگ (۲۰۱۷) بیان می‌کند، این منطقه بخشی کلیدی از تلاش‌های چین برای ایجاد یک نظم اقتصادی جدید است که تمرکز آن بر تجارت و سرمایه‌گذاری جهانی حول محور چین می‌باشد. مسیرهای تجاری از غرب آسیا، به ویژه

از طریق بنادر و کریدورهای اقتصادی، نقش حیاتی در دستیابی به اهداف این پروژه دارند.

۶. منافع اقتصادی و امنیت انرژی

یکی از اصلی‌ترین منافع چین در غرب آسیا، امنیت انرژی است. چین به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان و واردکنندگان نفت و گاز جهان، به‌طور ویژه به این منطقه وابسته است. کشورهای نفت‌خیزی چون ایران، عربستان سعودی و عراق، نقش کلیدی در تأمین نیازهای انرژی چین ایفا می‌کنند. دیپلماسی اقتصادی چین، همان‌طور که گلدستین (۲۰۰۱) اشاره می‌کند، ابزار قدرتمندی برای تقویت روابط با این کشورها و تضمین جریان پایدار منابع انرژی بوده است. این دیپلماسی شامل سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های انرژی، توسعه فناوری و انتقال منابع مالی است.

۷. میانجی‌گری در مناقشات منطقه‌ای

نقش میانجی‌گری چین در حل مناقشات منطقه‌ای، به‌ویژه در روابط ایران و عربستان سعودی و همچنین افغانستان با طالبان، جایگاه چین را به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در غرب آسیا تقویت کرده است. یاماگوچی (۲۰۲۳) نشان می‌دهد که میانجی‌گری چین در عادی‌سازی روابط ایران و عربستان، نمایانگر افزایش تعاملات سیاسی چین در این منطقه است. این تلاش‌ها نشان‌دهنده تغییر رویکرد سیاست خارجی چین از عدم مداخله به مشارکت فعال‌تر در حل مناقشات منطقه‌ای است که والتر (۲۰۲۲) به آن اشاره کرده است.

۸. ابزارهای توسعه‌ای و همکاری‌های چندجانبه

چین با استفاده از ابزارهای توسعه‌ای مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیایی و پروژه‌های چندجانبه اقتصادی، در تلاش است تا جایگاه خود را به‌عنوان یک

شریک قابل اعتماد برای کشورهای غرب آسیا تثبیت کند. این همکاری‌ها شامل ایجاد انگیزه‌های اقتصادی برای حل مناقشات و تسهیل مذاکرات چندجانبه بوده است که هیرونو (۲۰۱۹) به آن اشاره کرده است. این رویکرد دوگانه نشان‌دهنده توانایی چین در ادغام ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک برای پیشبرد اهداف خود است.

۹. اصول، اهداف و چشم‌انداز سیاست خارجی در اسناد راهبردی چین با تمرکز بر غرب آسیا

سیاست خارجی چین در غرب آسیا تحت تأثیر مجموعه‌ای از اصول، اهداف و چشم‌اندازهای راهبردی قرار دارد که در اسناد رسمی این کشور منعکس شده است. یکی از اصول کلیدی در سیاست خارجی چین، احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورهاست. چین به شدت بر عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها تأکید می‌کند و این اصل را به عنوان یکی از پایه‌های اصلی روابط خود با کشورهای غرب آسیا در نظر می‌گیرد.

هدف اصلی چین در غرب آسیا، تقویت روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای این منطقه است. غرب آسیا به عنوان یکی از منابع اصلی انرژی جهان، نقش حیاتی در تأمین نیازهای نفت و گاز چین ایفا می‌کند. به همین دلیل، چین به دنبال ایجاد و تقویت روابط اقتصادی پایدار با کشورهای این منطقه است. چین همچنین به دنبال توسعه زیرساخت‌های حمل و نقل و ارتباطات در غرب آسیا است تا مسیرهای تجاری خود را به اروپا و آفریقا تقویت کند.

چشم‌انداز چین برای غرب آسیا براساس مفهوم «کمربند و جاده» شکل گرفته است. این ابتکار که به عنوان یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های توسعه زیرساختی جهان شناخته می‌شود، به دنبال ایجاد شبکه‌ای از راه‌ها، بنادر و خطوط ریلی است که آسیا، اروپا و آفریقا را به هم متصل کند. در این راستا، چین به دنبال سرمایه‌گذاری در پروژه‌های

بزرگ زیرساختی در کشورهای غرب آسیا است. یکی دیگر از اهداف چین در غرب آسیا، تقویت همکاری‌های چندجانبه و نقش‌آفرینی در قالب سازمان‌های بین‌المللی منطقه‌ای است. چین به دنبال افزایش نفوذ خود در سازمان‌هایی مانند سازمان همکاری اسلامی است و سعی دارد تا با ایفای نقش فعال‌تر در این سازمان‌ها، روابط خود را با کشورهای مسلمان تقویت کند.

چین در سال‌های اخیر تلاش‌های گسترده‌ای برای تقویت همکاری‌های امنیتی، فرهنگی و دیپلماتیک با کشورهای غرب آسیا انجام داده است. این اقدامات در پاسخ به تهدیدات امنیتی مانند تروریسم و افراط‌گرایی و با هدف ارتقاء روابط فرهنگی و حضور دیپلماتیک در منطقه صورت گرفته‌اند.

۱۰. همکاری‌های امنیتی

چین با کشورهای غرب آسیا در زمینه مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی همکاری می‌کند. این همکاری‌ها شامل تبادل اطلاعات، آموزش نظامی و کمک‌های فنی است. به‌عنوان مثال، در بیانیه مشترک ایران و چین، دو طرف بر تسریع در امضای برنامه‌های تبادل فرهنگی، هنری و آموزشی برای سال‌های ۲۰۲۶-۲۰۲۳ توافق کردند (Fararu, 2023).

۱۱. روابط فرهنگی و اجتماعی

چین از طریق برنامه‌های تبادل فرهنگی و آموزشی، به دنبال تقویت روابط فرهنگی با کشورهای غرب آسیا است. این برنامه‌ها شامل تبادل دانشجوی، برگزاری رویدادهای فرهنگی و همکاری‌های آموزشی می‌شوند. به‌عنوان نمونه، انجمن دوستی ایران و چین فعالانه به سفارت چین در برقراری ارتباط و توسعه همکاری با مؤسساتی مانند کانون پرورش فکری جوانان ایران و بنیاد تحقیقات ایران‌شناسی کمک کرده است (Iran-China Friendship Association [IRCFA], 2023).

۱۲. حضور دیپلماتیک

چین با افزایش تعداد سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های دیپلماتیک خود در غرب آسیا، به دنبال تقویت روابط دیپلماتیک و افزایش تعامل مستقیم با کشورهای این منطقه است. این اقدامات نشان‌دهنده تمایل چین به گسترش حضور خود در غرب آسیا و تقویت روابط با کشورهای این منطقه است. این تلاش‌ها نشان‌دهنده استراتژی جامع چین برای تقویت حضور و نفوذ خود در غرب آسیا از طریق همکاری‌های امنیتی، فرهنگی و دیپلماتیک است.

۱۳. تحول در نقش میانجی‌گری چین

اقدامات اخیر چین در زمینه میانجی‌گری جهانی توجه بسیاری را به خود جلب کرده است. هیرونو^۱، جیانگ^۲ و لانتیگنه^۳ در مطالعات خود استدلال نمودند که رشد اقتصادی چین این کشور را ملزم به مشارکت فعال‌تر در مناطق پرتنش کرده است؛ لذا به دنبال ارائه تفاسیر نوینی از سیاست «عدم مداخله» حرکت کرده‌اند (Hirono & Jiang & Lanteigne, 2019). سورنسن^۴ در مقاله خود با اشاره به دوران رهبری شی جین پینگ، رئیس‌جمهور چین، معتقد است که چین نسبت به سیاست عدم مداخله، انعطاف بیشتری از خود نشان داده و تغییراتی را در اصول سنتی خود ایجاد کرده است (Sorensen, 2019). چین در مواجهه با تغییرات نظام بین‌الملل در تلاش است تا نقش فعال‌تری نسبت به گذشته ایفا کند. باوجوداین، بیانی‌های رسمی دولت چین توضیح روشنی از سیاست آنان نسبت به مداخله یا عدم مداخله این کشور را در مناقشات بین‌المللی نمی‌دهد، اما تغییر در رویکردهای پیشین به وضوح قابل مشاهده است.

¹ Hirono

² Jiang

³ Lanteigne

⁴ Sorensen

باوجود اینکه منافع ملی، تجاری و راهبردی چین رویکرد این کشور را در مواجهه با مناقشات مختلف دستخوش تغییر کرده است؛ اما اقدامات میانجی‌گرانه چین پس از جنگ داخلی ۲۰۱۴ افغانستان، نشان از تقویت میزان علاقه‌مندی این کشور در مداخله در امور داخلی افغانستان است. در این راستا چین برای تطبیق سیاست اعمالی خود در مناقشه‌ها و اصول سنتی خود مبنی بر عدم مداخله اقدام به طراحی نقشه راهی برای شکل‌گیری روند گفت‌وگو و مذاکرات از طریق ارائه مشوق‌های اقتصادی به بازیگران محلی کرده است. مطالعه چازیزا^۱ در سال ۲۰۱۸ نیز نشان می‌دهد که تلاش‌های چین در زمینه میانجی‌گری به تقویت تصویر مثبت آن به عنوان یک قدرت صلح‌آفرین در آسیا و خاورمیانه کمک می‌کند و هم‌زمان قدرت اقتصادی و نفوذ سیاسی چین را در مناطقی که تحت سلطه رقبا بودند، افزایش می‌دهد. بسیاری از کشورهای هدف میانجی‌گری چین در افغانستان، میانمار، کامبوج و سودان جنوبی را نشان‌دهنده علاقه خاص پکن به تأمین منافع ملی یا راهبردی خود در مناطق مختلف جهان دانسته‌اند. سیاست عدم مداخله گذشته چین براساس منافع ملی بوده؛ اما تحولات اخیر نظرگاه جلییدی را می‌طلبد که بر کاربرد نظریات جدیدی مانند نظریه نئورئالیسم متمرکز باشد تا بتواند توانایی چین در حداکثرسازی قدرت بین‌المللی خود را از طریق مشارکت‌های بین‌المللی به منصه ظهور بگذارد.

۱۴. تحلیل الگوی میانجی‌گری چین: موارد مطالعاتی

چین به عنوان یک قدرت جهانی در حال ظهور، نقش فعالی در میانجی‌گری بین‌المللی ایفا می‌کند. این کشور با تکیه بر سیاست خارجی مبتنی بر عدم مداخله و احترام به حاکمیت ملی، تلاش می‌کند تا به عنوان یک میانجی‌گر بی‌طرف و قلیل اعتماد شناخته شود. برای استخراج الگوی رفتاری چین، دو مورد از موفق‌ترین میانجی‌گری‌های اخیر این کشور را براساس چارچوب تحلیلی پژوهش بررسی می‌کنیم.

^۲ Chaziza

۱۵. میانجی‌گری بین ایران و عربستان سعودی

تنش‌های تاریخی میان ایران و عربستان سعودی پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، با اعدام شیخ نمر در سال ۲۰۱۶ و حمله به سفارت عربستان در تهران به اوج خود رسید و منجر به قطع کامل روابط دیپلماتیک شد (Wehrey, 2018). در مارس ۲۰۲۳، چین با صدور بیانیه‌ای سه‌جانبه، خبر از تجدید این روابط داد (Zhang, 2023). موفقیت این میانجی‌گری را می‌توان براساس چهار شاخص زیر تحلیل کرد:

- منطقه مورد مناقشه (خلأ قدرت): خاورمیانه برای دهه‌ها تحت نفوذ آمریکا بوده است. اما تمرکز راهبردی آمریکا بر رقابت با چین و روسیه، این تصور را ایجاد کرد که واشنگتن دیگر تمایلی به ایفای نقش پلیس منطقه ندارد. این خلأ قدرت نسبی، فضایی لیده‌آل برای چین فراهم آورد تا به عنوان یک قدرت مسؤولیت‌پذیر و ثبات‌ساز وارد عمل شود.
- بازیگران درگیر (منافع راهبردی): ایران و عربستان سعودی هر دو برای چین اهمیت راهبردی فوق‌العاده‌ای دارند. عربستان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت چین است و ایران نیز یک منبع مهم انرژی و بخشی حیاتی از مسیر تجاری «یک کمربند، یک جاده» محسوب می‌شود (Lavi & Oren, 2023). تضمین ثبات در روابط این دو بازیگر، مستقیماً به تأمین امنیت انرژی و پیشبرد پروژه‌های اقتصادی کلان چین کمک می‌کند.
- زمان‌بندی (فرصت راهبردی): ورود چین در زمانی رخ داد که روابط عربستان با آمریکا به دلیل مسائلی چون قتل جمال خاشقجی و سیاست‌های نفتی اوپک، دچار تنش شده بود. این تیرگی روابط ریاض-واشنگتن، یک فرصت راهبردی برای پکن ایجاد کرد تا خود را به عنوان یک شریک قابل اعتمادتر به عربستان معرفی کند و از این فرصت برای پیشبرد اهداف دیپلماتیک خود بهره ببرد.

- میزان نفوذ (موازنه قوا): موفقیت در این میانجی‌گری، نفوذ چین را در خاورمیانه به شکل چشم‌گیری افزایش داد و هژمونی آمریکا را به چالش کشید. این اقدام به چین اجازه داد تا تصویری از خود به‌عنوان یک قدرت صلح‌آفرین در سطح جهانی ارائه دهد و در عمل، در برابر نفوذ آمریکا در منطقه موازنه قوا ایجاد کند (Garlick, J., & Havolova, 2020).

۱۶. میانجی‌گری بین طالبان و پاکستان

- پس از خروج آمریکا از افغانستان، پاکستان با افزایش ۵۰ درصدی حملات تروریستی که از خاک افغانستان نشأت می‌گرفت، مواجه شد (Seldin, 2023). چین که منافع اقتصادی گسترده‌ای در پاکستان (به‌ویژه کریدور اقتصادی چین-پاکستان CPEC) دارد، برای حفاظت از سرمایه‌گذاری‌های خود وارد عمل شد.
- منطقه مورد مناقشه (خلاً قدرت): خروج کامل نظامیان آمریکایی از افغانستان یک خلاً امنیتی و سیاسی مطلق در این کشور ایجاد کرد. این وضعیت به چین اجازه داد تا بدون رقابت مستقیم با آمریکا، برای مدیریت بحران و شکل‌دهی به ترتیبات امنیتی جدید در منطقه گام بردارد.
- بازیگران درگیر (منافع راهبردی): پاکستان یک متحد راهبردی و بخش جدایی‌ناپذیر از پروژه «یک کمربند، یک جاده» برای چین است. از سوی دیگر، ثبات در افغانستان تحت حاکمیت طالبان، برای امنیت پروژه‌های چین و جلوگیری از فعالیت گروه‌های افراطی حیاتی بود. درنهایت چین با استفاده از مشوق‌های اقتصادی توانست شکاف موجود را رفع کند (China's Ministry of Foreign Affairs, 2023).

- زمان‌بندی (فرصت راهبردی): میانجی‌گری چین دقیقاً پس از خروج آمریکا و در اوج نگرانی‌های امنیتی پاکستان صورت گرفت. این زمان‌بندی به پکن اجازه داد تا نقش یک حامی و تثبیت‌کننده را در غیاب قدرت رقیب ایفا کند.
- میزان نفوذ (موازنه قوا): این میانجی‌گری موفق، نفوذ چین در آسیای جنوبی و مرکزی را تعمیق بخشید. این اقدام همچنین به چین کمک کرد تا در برابر رقیب منطقه‌ای خود، یعنی هند، موازنه قوا ایجاد کرده و نفوذ دهلی نو در افغانستان را محدود سازد (Noorzai, 2023). تعامل با طالبان، ابزاری برای تقویت موقعیت چین در برابر آمریکا و هند بود.

جدول ۱. خلاصه مطالعات موردی

مطالعه موردی میانجی- گری چین	بازیگران رقیب در درگیری	تأثیر موازنه قوا	زمان‌بندی میانجی‌گری	انتخاب بازیگران دولتی برای میانجی- گری
ایران - عربستان	تیره و تار شدن روابط عربستان سعودی و آمریکا در پی تحولات مربوط به بحران انرژی و کاهش تولیدات نفتی اوپک.	نزدیکی ایران و عربستان توازن قوا را در خاورمیانه تغییر داد و نفوذ آمریکا بر امنیت منطقه را کاهش داد.	پس از خروج ایالات متحده از افغانستان و حمله روسیه به اوکراین، واشنگتن به- عنوان یک هژمون رو به زوال در نظام بین‌الملل و دارای نفوذ	تهران و ریاض قدرت‌های منطقه‌ای و همچنین منابع انرژی جهانی هستند که امکان تداوم انرژی را برای چین فراهم می‌کنند.

	کم‌تری در خاورمیانه تلقی شد.			
پاکستان یک قدرت هسته‌ای و بخشی جدایی‌ناپذیر از BRI و کریدور CPEC است. طالبان، هیأت حاکمه افغانستان، امنیت پروژه‌های چین در پاکستان را به خطر می‌اندازد. علاوه‌براین، نزدیکی دیپلماتیک با طالبان، ایجاد همکاری	پس از خروج ایالات متحده، همسایگان افغانستان (به- ویژه پاکستان) با کاهش امنیت ملی، ازجمله گسترش تروریسم در مرزهای خود مواجه شدند. این خلأ به چین این امکان را داد که بدون رقابت با ایالات متحده در تعیین	تلاش‌های میانجی‌گری چین، به‌ویژه با طالبان، گسترش نفوذ جنوب آسیا و ایجاد گذرگاه زمینی مستقیم از چین به خاورمیانه را ممکن می‌سازد. با انجام این کار، هژمونی هند در منطقه از یک سو و نفوذ آمریکا از سوی دیگر را به چالش خواهد کشید. علاوه‌براین، با افزایش اعتبار بین‌الملل چین، آن	پس از خروج، آمریکا هیچ حضور نظامی‌ای در افغانستان ندارد. براساس اطلاعات رسمی، این کشور ارتباط مستقیم قابل- توجهی با طالبان نداشته و ازاین‌رو میان آن و پاکستان میانجی‌گری نکرده است.	پاکستان- طالبان

اقتصادی چین را در افغانستان ممکن می‌سازد.	همکاری امنیتی منطقه‌ای گام بردارد.	را به گزینه‌ای مطلوب در برابر آمریکا تبدیل خواهد کرد.	پیش از آن، واشنگتن به مدت حدود ۲۰ سال (۲۰۰۱- ۲۰۰۱) نفوذ قابل‌توجهی در منطقه داشت.	
--	---	--	--	--

۱۷. منافع چین در مدیریت بحران‌های منطقه خاورمیانه

عربستان سعودی، به‌عنوان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت چین، با در اختیار داشتن تقریباً ۱۷ درصد از ذخایر نفت جهانی، نقش کلیدی در تأمین انرژی چین ایفا می‌کند. حجم تجارت میان این دو کشور در سال ۲۰۲۱ به ۸۷ میلیارد دلار رسید که نشان‌دهنده روابط اقتصادی قوی و وابستگی متقابل آن‌هاست. وابستگی یادشده منبع انرژی قابل‌توجهی در دسترس چین قرار می‌دهد. از سوی دیگر بازار بزرگ چین فرصت مناسبی برای صادرات نفت عربستان مهیا می‌کند. نوع نگاه چین به ایران به‌عنوان یک تأمین‌کننده مقرون‌به‌صرفه انرژی و تنها کشور خلیج فارس که تحت نفوذ آمریکا نیست زمینه گسترش روابط دوجانبه را افزایش می‌دهد. ویژگی یادشده به چین اجازه می‌دهد که بدون مواجهه با فشارهای سیاسی و اقتصادی ایالات متحده، از منابع انرژی ایران بهره‌برداری کند. علاوه‌براین، عبور مسیر تجاری کمربند و جاده از جغرافیای ایران اهمیت راهبردی آن را برای چین افزایش می‌دهد. در مقابل ایران وابسته به صادرات به چین است، به‌طوری‌که برآوردها نشان می‌دهد حدود ۳۰ درصد از صادرات ایران به این

کشور انجام می‌شود. این وابستگی به‌ویژه در شرایط تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران تأثیر جدی در امکان نقش‌آفرینی چین داشته است (Lavi & Oren, 2023). در سال ۲۰۲۲، صادرات ایران به چین نزدیک به ۱۶ میلیارد دلار است که نشان‌دهنده افزایش تعاملات تجاری و همکاری‌های اقتصادی میان دو کشور است. این افزایش در صادرات می‌تواند به تقویت روابط اقتصادی و افزایش وابستگی متقابل آن‌ها منجر شود و در نهایت به تأمین امنیت تجاری چین کمک نماید. به‌طور کلی، این روابط تجاری و اقتصادی نه تنها به نفع چین و ایران، بلکه به‌عنوان یک عامل کلیدی در شکل‌دهی به تحولات منطقه‌ای نیز عمل می‌کند.

افغانستان به‌عنوان یک منطقه راهبردی در جنوب آسیا، همواره مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بوده است. در این میان، هند و چین به‌عنوان دو بازیگر کلیدی منطقه‌ای و آمریکا به‌عنوان یک قدرت جهانی در تلاش برای گسترش نفوذ خود در این کشور در طول سالیان شناخته می‌شوند. هند به‌عنوان یکی از کشورهای همسایه افغانستان، همواره در تلاش بوده است تا نفوذ خود را در این کشور گسترش دهد و به‌عنوان یک شریک قابل اعتماد برای دولت و مردم افغانستان شناخته شود. این روابط به‌شدت تحت تأثیر روابط افغانستان با پاکستان قرار دارد. از سوی دیگر چین با اجرای ابتکار کمربند و جاده به دنبال گسترش نفوذ خود در افغانستان حرکت کرده است. با روی کار آمدن طالبان، کابل گام‌های جدی در پیوستن به این ابتکار برداشته و این امر فرصت‌هایی را برای چین فراهم کرده است تا از طریق سرمایه‌گذاری و همکاری‌های اقتصادی، نفوذ خود را در افغانستان نسبت به رقبای خود گسترش دهد. این همکاری‌ها به‌ویژه در زمینه کاهش تنش‌های بین اسلام‌آباد و کابل و همچنین محدود کردن نفوذ هند در افغانستان مؤثر بوده است (Noorzai, 2023). چین با استفاده از توافقات میانجی‌گری بین افغانستان و پاکستان، در تلاش است تا در برابر رقبای خود، به‌ویژه ایالات متحده و هند، اقدام به موازنه قوا کند. از این رو با به‌رسمیت شناختن طالبان به‌عنوان یک بازیگر

دولتی (هرچند به‌طور رسمی آن را به رسمیت نمی‌شناسد)، سعی دارد از این وضعیت به‌عنوان ابزاری برای تقویت موقعیت خود در منطقه بهره‌برداری کند. حضور چین در افغانستان و موفقیت‌های دیپلماتیک آن در مقایسه با ناکامی‌های ایالات متحده در ایجاد صلح پایدار پس از ۲۰ سال حضور نظامی، به تضعیف هژمونی آمریکا در این منطقه منجر شده است.

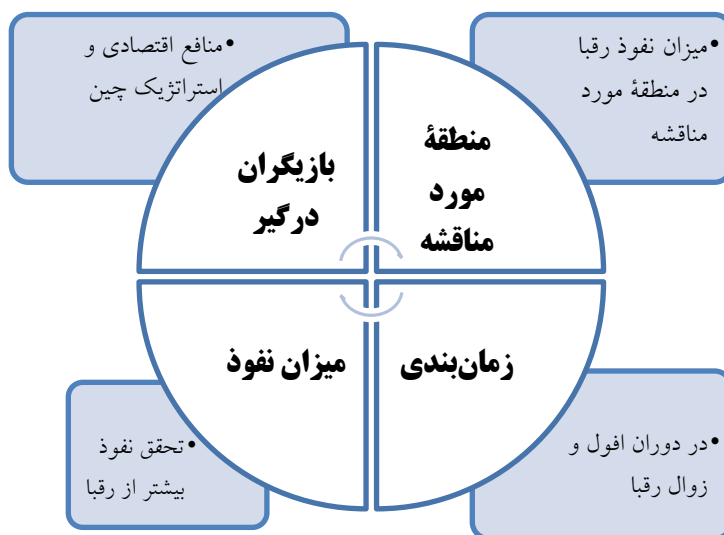
۱۸. موازنه قوا چین در برابر آمریکا

مدت‌ها است که آمریکا به‌عنوان اصلی‌ترین قدرت فرامنطقه‌ای خاورمیانه شناخته می‌شود که رابطه نسبتاً نزدیکی با کشورهای حوزه خلیج فارس دارد. از میانجی‌گری آمریکا در سال ۲۰۲۰ در میان اسرائیل و کشورهای عربی همچون امارات متحده عربی، بحرین، سودان و مراکش بخش از نقش‌آفرینی این قدرت فرامنطقه‌ای در قالب توافقات ابراهیم جهت تأمین منافع اسرائیل و ایجاد بلوک منطقه‌ای علیه برنامه هسته‌ای ایران می‌توان یاد کرد. با وجود اینکه ایالات متحده به‌عنوان قدرت غالب در خاورمیانه به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهد، چین با اتخاذ رویکردی محتاطانه و مبتنی بر همکاری، به دنبال تقویت نفوذ خود در این منطقه است. چین با تمرکز بر مهم‌ترین نیاز خود در منطقه، یعنی امنیت انرژی، سعی در حفظ رابطه خود با عربستان سعودی و ایران کرد. این رویکرد به چین این امکان را داد که به‌طور تدریجی هژمونی ایالات متحده را در خاورمیانه به چالش بکشد و به‌عنوان یک بازیگر کلیدی در تحولات منطقه‌ای شناخته شود (Garlick, J., & Havolova, 2020).

جایگزینی چین و نتیجه‌بخش بودن آن در حل اختلافات یاد شده در نهایت ضمن تقویت نفوذ چین حاکی از افول قدرت فرامنطقه آمریکا در خاورمیانه بود.

۱۹. یافته‌های پژوهش: کاربست الگو بر مناقشه اسرائیل-فلسطین

پس از استخراج مدل چهاروجهی میانجی‌گری چین از طریق تحلیل موارد موفق، اکنون این الگو را بر مناقشه پیچیده و دیرینه اسرائیل-فلسطین تطبیق می‌دهیم تا به سؤال اصلی پژوهش پاسخ دهیم. پیش از تحلیل، لازم به ذکر است که چین همواره از راه حل دو دولتی حمایت کرده و تلاش‌های دیپلماتیک محدودی نیز در این زمینه داشته است. برای مثال، چین در سال ۲۰۱۷ پیشنهاد چهار ماده‌ای خود را برای ایجاد کشور مستقل فلسطینی ارائه کرد و پس از آغاز جنگ اخیر نیز خواهان آتش‌بس و پیگیری راه حل دو دولتی از طریق نهادهای بین‌المللی شد (China's Ministry of Foreign Affairs, 2023). با این حال، این اقدامات با ورود مستقیم به عنوان میانجی‌گر اصلی متفاوت است. تحلیل زیر نشان می‌دهد چرا چین، براساس الگوی رفتاری خود، انگیزه لازم را برای ایفای چنین نقشی ندارد:



شکل ۱. الگوی میانجی‌گری چین

منطقه (عدم وجود خلأ قدرت):

برخلاف خلیج فارس یا افغانستان که شاهد افول نسبی یا خروج کامل آمریکا بودند، در مناقشه اسرائیل-فلسطین هیچ خلأ قدرتی وجود ندارد. ایالات متحده برای دهه‌ها بازیگر اصلی و تأثیرگذار در این مناقشه بوده و با وجود تمام فراز و نشیب‌ها، همچنان به‌عنوان متحد راهبردی اصلی اسرائیل و قدرت مسلط در فرآیندهای دیپلماتیک این حوزه باقی مانده است. حضور قدرتمند آمریکا، فضای مانور را برای ورود یک میانجی‌گر رقیب مانند چین به شدت محدود می‌کند.

بازیگران (عدم هم‌سویی با منافع راهبردی):

با وجود توسعه روابط اقتصادی و فناوری چین با اسرائیل، طرفین این مناقشه در اولویت‌های راهبردی اصلی چین قرار ندارند. اسرائیل و فلسطین نقش محوری در ابتکار «کمربند و جاده» ایفا نمی‌کنند و این منطقه فاقد منابع انرژی در مقیاسی است که برای امنیت انرژی چین حیاتی باشد. در مقایسه با ایران و عربستان (تأمین‌کنندگان اصلی انرژی) یا پاکستان (میزبان کریدور CPEC)، منافع راهبردی چین در این مناقشه به مراتب کم‌تر است (Lavi & Oren, 2023).

زمان‌بندی (نبود فرصت راهبردی):

روابط بازیگران اصلی (اسرائیل و تا حدی تشکیلات خودگردان) با قدرت فرمانطقه‌ای (آمریکا) با وجود تمام اختلافات، همچنان بسیار عمیق و ساختاری است. برخلاف مورد عربستان که در مقطعی از آمریکا فاصله گرفت یا مورد افغانستان که آمریکا از آن خارج شد، در اینجا فرصت راهبردی ناشی از تضعیف روابط بازیگران با رقیب چین، فراهم نشده است. هرگونه تلاش برای میانجی‌گری بدون هماهنگی با واشنگتن، از سوی طرفین پذیرفته نخواهد شد.

میزان نفوذ (ریسک بالا در برابر دستاورد):

ورود موفق به این مناقشه می‌تواند اعتبار بین‌المللی چین را به شدت افزایش دهد. اما با توجه به پیچیدگی‌های تاریخی، سیاسی و ایدئولوژیک این بحران، ریسک شکست بسیار بالاست. یک میانجی‌گری ناموفق می‌تواند به اعتبار چین لطمه بزند. با در نظر گرفتن سه عامل دیگر (حضور آمریکا، منافع کم‌تر و نبود فرصت)، پکن به این نتیجه می‌رسد که هزینه‌های بالقوه ورود به این مناقشه، بر دستاوردهای احتمالی آن برای افزایش نفوذ و موازنه قوا، برتری دارد.

جدول ۲. مقایسه تطبیقی موارد مطالعاتی براساس چارچوب تحلیلی

شاخص (متغیر)	مورد اول: ایران- عربستان	مورد دوم: طالبان- پاکستان	مورد سوم: اسرائیل-فلسطین
منطقه خلا قدرت	وجود خلا قدرت نسبی (کاهش تعهد آمریکا به منطقه)	وجود خلا قدرت مطلق (خروج کامل نظامی آمریکا)	عدم وجود خلا قدرت محسوس (حضور راهبردی و تاریخی آمریکا)
بازیگران	اهمیت حیاتی: تأمین‌کنندگان اصلی انرژی و شرکای کلیدی در کریدور کمر بند و جاده	اهمیت حیاتی: پاکستان میزبان کریدور کمر بند و جاده و افغانستان عامل ثبات آن است.	اهمیت پایین: نقش محوری در «کمر بند و جاده» یا تأمین انرژی ندارند.
زمانبندی	فرصت ایده‌آل: همزمان با تنش در روابط عربستان و آمریکا.	فرصت ایده‌آل: بلافاصله پس از خروج آمریکا و در اوج بحران امنیتی.	فرصت ناموجود: روابط ساختاری و عمیق بازیگران با آمریکا پابرجاست.
میزان نفوذ	دست‌آورد بالا: افزایش چشمگیر نفوذ سیاسی	دست‌آورد بالا: تثبیت نقش به عنوان	ریسک بالا در برابر دست‌آورد:

و به چالش کشیدن هژمونی آمریکا.	ضامن امنیت و موازنه در برابر هند.	احتمال شکست بالا و آسیب به اعتبار بین‌المللی.
-----------------------------------	--------------------------------------	---

۲۰. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین الگوی رفتاری چین در میانجی‌گری‌های بین‌المللی و ارزیابی احتمال ورود این کشور به مناقشه اسرائیل-فلسطین انجام شد. این تحقیق با استفاده از چارچوب نظری نئورئالیسم تدافعی که بر تلاش دولت‌ها برای تأمین امنیت و ایجاد موازنه در برابر قدرت‌های رقیب تأکید دارد، به این نتیجه دست یافت که تصمیم‌گیری چین برای ایفای نقش میانجی، یک اقدام فرصت‌طلبانه و مبتنی بر محاسبه دقیق منافع راهبردی است، نه یک سیاست جهان‌شمول.

با تحلیل مقایسه‌ای دو مورد مطالعاتی موفق (میانجی‌گری در روابط ایران-عربستان و مناقشه طالبان-پاکستان)، یک مدل تحلیلی چهاروجهی استخراج گردید. یافته‌ها نشان داد که چین تنها زمانی به عنوان میانجی‌گر وارد یک مناقشه می‌شود که چهار شرط اصلی فراهم باشد: ۱) وجود خلأ قدرت ناشی از افول یا خروج قدرت هژمون رقیب (آمریکا) در منطقه، ۲) اهمیت راهبردی حیاتی بازیگران درگیر برای منافع کلان چین (مانند امنیت انرژی یا پروژه کمربند و جاده)، ۳) وجود یک فرصت راهبردی ناشی از تضعیف روابط بازیگران با قدرت رقیب و ۴) امکان افزایش نفوذ و ایجاد موازنه قوا با ریسک قابل قبول.

با کاربست این مدل بر مناقشه اسرائیل-فلسطین، مشخص شد که هیچ‌یک از این شروط به طور کامل محقق نشده است. حضور قدرتمند آمریکا (عدم وجود خلأ قدرت)، اهمیت استراتژیک پایین‌تر بازیگران برای چین، نبود فرصت زمانی مناسب و ریسک بالای شکست در این میانجی‌گری، مجموعاً باعث می‌شوند که چین در

کوتاه مدت و میان مدت، علاقه‌ای به ایفای نقش میانجی‌گر اصلی در این مناقشه نداشته باشد و تلاش‌های خود را به حمایت از راه‌حل دو دولتی در چارچوب نهادهای بین‌المللی محدود کند.

با این حال، این ارزیابی و مدل ارائه شده دارای محدودیت‌هایی است. تغییرات سریع در ژئوپلیتیک غرب آسیا، یا تغییر در اولویت‌های داخلی و ایدئولوژیک پکن می‌تواند در آینده الگوی رفتاری این کشور را دستخوش تحول کند و زمینه را برای نقش‌آفرینی متفاوت چین فراهم آورد که این موضوع می‌تواند در پژوهش‌های آتی مورد بررسی قرار گیرد.

فهرست منابع

- Benvenuti, A., & Colleagues. (2022). China's diplomacy and international strategy. *Journal of Global Studies*, 14(3), 45-67.
- Bercovitch, J. (1997). Mediation in international conflict: An overview of theory, a review of practice. In I. W. Zartman & J. L. Rasmussen (Eds.), *Peacemaking in international conflict: Methods and techniques* (pp. 125-153). United States Institute of Peace Press.
- Bustamante, F., & Volpi, F. (Eds.). (2022). *China's role in global governance*. Palgrave Macmillan. <https://doi.org/10.1007/978-981-19-2112-4>
- China's Ministry of Foreign Affairs. (2023, October 8). Foreign Ministry spokesperson's remarks on the escalation of tensions between Palestine and Israel. Retrieved from https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/xwfw_665399/s2510_665401/2535_665405/202310/t20231008_11157299.html
- Fararu. (2023). متن کامل بیانیه مشترک ایران و چین [Full text of the joint statement of Iran and China]. Retrieved from <https://fararu.com>
- Garlick, J., & Havolova, R. (2020). China's 'Belt and Road' economic diplomacy in the Persian Gulf: Strategic hedging amidst Saudi-Iranian regional rivalry. *Journal of Current Chinese Affairs*, 49(1), 82-105. <https://doi.org/10.1177/186810261900490104>
- Goldstein, A. (2001). The diplomatic face of China's grand strategy: A rising power's emerging choice. *The China Quarterly*, 168, 835-864. <https://doi.org/10.1017/S000944390100050X>
- Hirono, M. (2019). China's conflict mediation and the durability of the principle of non-interference: The case of post-2014 Afghanistan. *The China Quarterly*, 239, 614-634. <https://doi.org/10.1017/S0305741019000429>
- Hirono, M., Jiang, Y., & Lanteigne, M. (2019). China's new roles and behaviour in conflict-affected regions: Reconsidering non-interference and non-intervention. *The China Quarterly*, 239, 573-593. <https://doi.org/10.1017/S0305741019000429>
- Iran-China Friendship Association [IRCFA]. (2023). Association activities report
- Lavi, G., & Oren, O. (2023). China, Israel, and the Palestinians: Navigating politics and economics. INSS Insight. Retrieved from <https://www.inss.org.il/publication/china-palestinians/>

- Li-Ogawa, M. (2022). The Chinese Dream: A vision for national rejuvenation. *International Affairs Review*, 11(2), 123-145.
- Mearsheimer, J. J. (2001). *The tragedy of great power politics*. W.W. Norton & Company.
- Noorzai, R. (2023, October 18). Taliban attendance at Beijing Forum signals China's policy of engagement. Voice of America. Retrieved from <https://www.voanews.com/a/taliban-attendance-at-beijing-forum-signals-china-s-policy-of-engagement/7316011.html>
- Piwa, J. (2024). Tianxia and China's global role in the 21st century. *Journal of Asian Political Science*, 29(1), 89-112.
- Seldin, J. (2023, June 15). UN report warns Al-Qaida, Islamic State growing in Afghanistan. Voice of America. Retrieved from <https://www.voanews.com/a/un-report-warns-al-qaida-islamic-state-growing-in-afghanistan/7138133.html>
- Sørensen, C. (2019). That is not intervention; that is interference with Chinese characteristics: New concepts, distinctions and approaches developing in the Chinese debate and foreign and security policy practice. *The China Quarterly*, 239, 594-613.
<https://doi.org/10.1017/S0305741019000430>
- Waltz, K. (1979). *Theory of international politics*. McGraw-Hill.
- Walter, T. (2022). Chinese (non-)interventions. Nomos Verlagsgesellschaft. <https://doi.org/10.5771/9783748932475>
- Wehrey, F. (2018). *The Iran-Saudi Arabia rivalry and the future of Middle East security*. RAND Corporation.
- Wong, A. (2017). More than peripheral: How provinces influence China's foreign policy. *The China Quarterly*, 235, 735-757.
<https://doi.org/10.1017/S0305741018000930>
- Yamaguchi, S. (2023). China's role in conflict mediation in the Middle East: Normalization of relations between Iran and Saudi Arabia and the 2023 Israel-Hamas War. *Asia-Pacific Review*. Advance online publication. <https://doi.org/10.1080/13439006.2023.2295705>
- Zhang, Y. (2023). China's role in Middle Eastern diplomacy: The case of Iran and Saudi Arabia. *Asian Survey*, 63(1), 45-67.